

کریم امامی

سخنی دیگر در سوگ حمید عنایت

در سوگ حمید عنایت در چند جمله یا چند صفحه چه می توان گفت که حق مطلب را ادا کند؟ چه می توان نوشت که حاصل یک عمر پربار پینحاه ساله را به شایستگی برشمارد؟ گروهی نه چندان اندک دوست عزیزی را از دست داده اند و جمعی نسبتاً "کثیر در چند کشور معلمی را، که خاطراتشان از دانش و دلسوزی و زنده دلی او به یقین سالهای سال همچنان در ذهنشان باقی خواهد ماند و خیل انبوهی از خوانندگان چند نسل - از معاصران و آیندگان - صاحب تلمی را، که در گار ترجمه و تالیف به حد کمال رسیده بود. و البته هادی و آمنه پدرشان را از دست داده اند و آنا خانم همسر و همراهش را. افسوس از این مرگ بیگانه که انسان بارآوری را در اوج زندگی از ما ربود!

در باره حمید عنایت گفتنی فراوان است ولی سخن یک نفر - حتی همسرش و یا برادر همزادش محمود - برای نمایان ساختن همه نقاط قوت و ضعف و جنبه های گوناگون کار و زندگی او کافی نخواهد بود. تنی چند از دوستان و همکاران او در ایران و انگلستان سرگرم تدوین یادنامه های هستند تا خاطره اش را گرامی دارند و کوششهایش را در چند زمینه متفاوت از قلمرو اندیشه و فرهنگ با دقت و موشکافی ارج نهیند. نویسنده حاضر که افتخار همکاری و دوستی با آن شادروان را داشته است، تنها می تواند خاطراتی از آنچه را که بیشتر مربوط به فعالیت حمید عنایت در زمینه تالیف و ترجمه و نشر می شود، نقل کند.

در این چند روزی که تصد نوشتن این چند سطر را کرده بودم، به حافظه خود فشار می آوردم تا قدیمی ترین خاطره خود را از حمید عنایت باز یابم. حاصل این کند و گاو گاو در اعماق تاریخ ضمیر، خاطره ای نه چندان روشن از سرشبی است در دفتر روزنامه "کیهان انگلیسی" در سال ۱۳۴۲. نسخه ای از روزنامه "تایمز" لندن همان روز از راه رسیده بود و حاوی عکسی بود از تظاهرات جمعی از دانشجویان ایرانی در انگلستان و تصویری گم همکارم هوشنگ مهربا آیین بود که چهره حمید عنایت را در جمع تظاهرکنندگان به من نشان داد. از او طورن سخن می گفت که گویی از موجودی افسانه ای سخن می گوید. در آن زمان من هنوز از نزدیک با حمید عنایت آشنا نشده بودم.

دوست دیگری که خود در آن تظاهرات شرکت کرده بود، اخیراً "به من گفت که آن اجتماع به خاطر دفاع از دانشجویانی بود که در ایران به زندان افتاده بودند. "مانا ساختمان پارلمان بریتانیا راه پیمایی کردیم و در آنجا تلغنامه ای را که نوشته بودیم تسلیم چند تن از نمایندگان

حزب کارگر کردیم که معمولاً "به دانشجویان ایرانی مخالف رژیم روی خوش نشان می دادند. اولین عکس‌العمما، یکی از نمایندگان پس از خواندن قطعنامه این سؤال بود که مطلب را چه کسی نوشته است. قطعنامه به انشای حمید بود."

دو نکته در ارتباط با این قضیه گفتنی است. اول، درجه انگلیسی دانی حمید عنایت است که بدون شک، خیلی بالا بود و بایستی او را از بهترین ایرانی‌های انگلیسی دان و انگلیسی نویسن بشناسیم. نشر کتاب "اندیشه سیاسی اسلامی معاصر" آگاهی برایین مدعا است: روشن و دقیق و استوار در حد بهترین نوشته‌های دانشگاهی انگلیسی یا امریکایی. رسیدن به این درجه از کمال و پختگی برای نویسندگان بومی هم به هیچ وجه کار آسانی نیست تا چه رسد به یک ایرانی که آموختن انگلیسی را هم در ایران شروع کرده باشد و تازه بعد از گرفتن لیسانس برای ادامه تحصیل به انگلستان برود. البته اقامت طولانی در انگلستان و حشر و نشر با مردمان انگلیسی زبان مفید است ولی هرگز به تنهایی کافی نیست. استعداد درخشان لازم است و حمید عنایت این استعداد را داشت. در مصاحبه "کتاب امروز" ^۲ خودش گفته است که غیر از زبان فارسی و انگلیسی، عربی و فرانسه و آلمانی را هم می‌داند و با ارمنی و ژاپنی هم آشنایی دارد.

دومین نکته این است که عنایت با وجودی که در آن تظاهرات شرکت کرده بود، موجودی سیاسی نبود و طی بیست سال پس از آن ماحرا نشان داد که اندیشه سیاسی برایش مهمتر از فعال سیاسی است. وقتی به ایران برگشت می‌خواست یک معلم باشد، با دانشجویانش آزادانه گپ بزند و راهنمایی‌شان کند و آلوده مراسم و تشریفات و دعاوت‌ها نشود ولی مگر ممکن است استاد شاخص و پرمعلومات و معروفی را به حال خود رها کنند. شاید نیمی از وقت عنایت در پنج سال آخر رژیم پیشین صرف فرار از مسئولیتهایی می‌شد که رؤسای وقت دانشگاه تهران می‌خواستند بردوش بگذارند.

در همان ایام روزنامه نگاری، من سرانجام با حمید عنایت در خانه دوستی آشنا شدم. بعد که برای کار به مؤسسه انتشارات فرانکلین نقل مکان کردم، با هم مدتی همکار شدیم. و در همان اوان که خانهای پشت دانشگاه تهران گرفته بودیم مدتی همسایه و شاید بهتر باشد بگویم هم محله بودیم و اغلب روزهای تعطیل با زن و بچه در پارک محل بهم برمی‌خوردیم و مدتی گپ می‌زدیم. حمید عنایت مرد خانواده بود و به همسر و فرزندان‌ش عشق می‌ورزید. آدم دیشوری با این همه تالیف و ترجمه، حدی و این همه مشغله، فکری ممکن بود وقت کافی برای زن و فرزند خود نداشته باشد. ولی حمید عنایت برای خانواده‌اش همیشه وقت داشت و راحتی و سلامت و تربیت فرزندان‌ش برای او از بسیاری چیزهای دیگر مهم‌تر بود.

حمید عنایت برای دوستانش هم وقت داشت. اما، معاشرت بود و هر جا می‌ایستاد یا می‌نشست، گردش فوراً "چند نفر جمع می‌شدند و چند دقیقه بعد صدای خنده برمی‌خاست و تا حمید آنجا بود، متناوباً "ادامه می‌یافت. شوخ‌طبعی حمید عنایت از خصیصه‌های بارز او

بود. کسی که او را نمی‌شناخت در برخورد او، ممکن بود او را جدی نگیرد و کسانی که او را می‌شناختند در شگفت بودند که آدمی تا این حد بذله‌گو و سرزنده چه وقت از روز یا شب را صرف کارهای جدی‌تر می‌کند.

در مؤسسه فرانکلین حمید یک سال سرپرست برنامه، نشر کتاب یا به اصطلاح فرنگی‌ها "چینه‌دیتور" بود. بعد که دانشگاه تهران به استادان خود فشار آورد که "قوان تایم" شوند و مشغله‌های دیگرشان را کنار بگذارند، مسئولیتش را در فرانکلین به من سپرد و از آن پس همکاری خود را با مؤسسه به صورت غیرمستمر ادامه داد. وقتی هم علیرضا حیدری مؤسسه انتشارات دانشگاه صنعتی شریف امروز را بنا نهاد، از حمید قول همکاری گرفت و در سالهای بعد مقداری از وقت او صرف ترجمه یا ویرایش مطالب برای آن دانشگاه شد. در چند سال قبل از انقلاب هم که شرکت طبع و نشر دانشگاه نو تأسیس شد و برنامه وسیعی را برای تربیت گذار و انتشار کتاب آغاز کرد، حمید عنایت با موافقت دانشگاه تهران به دانش‌نورفت و کار سرپرستی برنامه انتشارات آنها را برعهده گرفت.

من در فرانکلین و دانش‌نواز نزدیک شاهد کار حمید بودم و آنچه را از مشی یا سیاست شخصی او در چهارچوب سیاستهای کلی این مؤسسات درک کردم، به صورت دو اصل می‌توانم خلاصه کنم: اصل او، میدان دادن به جوانها بود، با وجود مشکلاتی که این روش ممکن بود به علت خامی و بی‌تجربگی آنان به بار آورد، و باید اعتراف کنم که من از این بابت در چند مورد پشت سر حمید زبان به شکوه گشوده‌ام. ولی او ذاتاً "یک معلم بود و پرورش استعداد جوانها را امری طبیعی و ضروری می‌دانست. اصل دوم کوشش برای وارد کردن کتابهای مفید در برنامه‌های انتشاراتی این مؤسسات به تعدادی بیشتر از ظرفیت بالفعل آنها بود. که این را نیز امروز می‌توانیم به صورت کوششی برای بهره‌برداری هرچه بیشتر از امکاناتی که برای ترجمه و تالیف در کشور فراهم آمده بود (در کنار بودجه‌های عظیم‌تری که صرف برخی کارهای غیر-ماندنی دیگر می‌شد) توجیه کنیم.

اما در حدی که به کارهای شخصی حمید عنایت مربوط می‌شد، جای هیچ‌گونه تساهل و تخفیفی نبود. آنچه می‌نوشت، ترجمه بود یا تالیف، همیشه با بیشترین کوشش و بالاترین حد دقت بود. من در مورد چند کتاب و مقاله او شاهد بوده‌ام که چگونه تا آخرین مراحل چاپ، تصحیح و تنقیح را ادامه می‌داد (با وجودی که اغلب صدای چاپخانه در می‌آمد) و اگر کتابی از او تجدید چاپ می‌شد، همیشه اصلاحات تازه‌ای داشت که تباها از حروفچینی یا عکاسی وارد متن کند. نثر حمید عنایت را بیگمان می‌توان از بهترین نمونه‌های نثر معاصر دانست: روشن و ساده و سلیس و بدون افراط در استفاده از عبارات عربی یا اصطلاحات فرنگی و یا واژه‌های نوساخته "پارسی" و یا کلمات عامیانه که هر کدام طرفدارانی داشت و در عین حال برخوردار از نوآوری و فارغ از تعصب در پرهیز از رده خاصی از واژه‌ها. شاید بهترین صفتی که برای

نثر او (و روحیات خود او) می‌توانیم به‌کار ببریم "اعتدال" است.

اغلب در ارزیابی ترجمه حمید عنایت مخصوصاً "در مقولات فلسفی، او را با محمد علی فروغی مقایسه می‌کنند که مقایسه نابه‌جایی نیست. عنایت با به‌رمند بودن از تبحر در چند زبان و احواله به موضوع و برخوردار از روشهای تعلیم و تحقیق جدید و آشنایی با متون فارسی و عربی قدیم (که جمع آمدن همه این توانایی‌ها در یک نفر بندرت اتفاق می‌افتد) در میدان ترجمه پهلوان بی‌مثالی بود و برخی از بهترین نمونه‌های ترجمه معاصر را در آثار اومی‌یابیم. عنایت به شیوه "ترجمه دقیق" عمل می‌کرد ولی در این راه روشنی کلام را کمتر فدای دقت ترجمه می‌نمود. ترجمه دقیق در دست مترجمان شتابگر یا بیش از حد مفسرور یا کم‌بضاعت نتایج درخشانی به‌بار نیاورده و بسیاری از خوانندگان سالهای اخیر را ناراضی و سرخورده ساخته است. ولی در دست حمید عنایت دقت ترجمه همیشه با روشنی و شیوایی کلام همراه می‌شد. عنایت خودش در این باره در مصاحبه "کتاب امروز" گفته است: "... در ترجمه ادبی من گرفتار دقت کامل و حفظ شیوه بیان نویسنده‌ام. در این هیچ‌گونه انحرافی جایز نیست مگر در جایی که زبان دوم اصلاً "مفهوم نباشد... اما در مورد ترجمه‌های فلسفی، علوم اجتماعی تاریخی و سیاسی... من فکر می‌کنم دست مترجم می‌تواند بازتر باشد، زیرا اینجا غرض معرفی سبک نویسنده نیست، غرض نقل فکر و مطلب است."

حمید عنایت انسانی فروتن بود. با وجودی که در اواخر عمر به استادی یکی از معتبرترین دانشگاه‌های دنیا برگزیده شده بود، در احوال و روحیات او کوچکترین نشانی از غرور یا خودپسندی ظاهر نشد. هنوز همان دوست قدیمی شوخ خوش‌بهرخورد بود. معاشرتش و مکاتباتش را با دوستانش حفظ کرده بود. اما در آستانه پنجاه سالگی اندکی نگران وضع جسمی خود شده بود. پدرش در پنجاه سالگی به مرگ ناگهانی از دنیا رفته بود و زنگ خطری در ذهنش به صدا درآمده بود. دوست دیگری از انگلستان برایم نوشت: "حمید عنایت دو ماه قبل از مرگش پدر خانه ما شب مهمان بود. قضیه مرگ پدرش را تعریف کرد و بعد گفت خودش هم ممکن است به همین ترتیب از دنیا برود. بعد کرکر خندید و همه ما حرف حمید را شوخی گرفتیم."

در آخرین نامه‌ای که از حمید داشتم (به تاریخ ۱۰ تیر) باز به مرگ پدرش اشاره کرده بود: "من تلخی مرگ پدر را در سن دوازده سالگی احساس کردم، یعنی زمانی که خیلی به محبت و سرپرستی پدر احتیاج داشتم و با وجود خردسالی، فقدان او برایم سخت دردناک بود. در زندگی هیچ واقعه‌ای به آن حد بر من اثر نکرد... بعد، از اماگش در تغذیه نوشته بود: "... مدت‌هاست تقریباً "گوشت نمی‌خورم مگر از روی اضطرار، یا برای نونجاندن میزبان، بهر حال در راه گیاهخواری پیش می‌روم و طبیعاً "دایره" انتخاب غذاهایی که هم جانشین خواص زندگی بخش گوشت باشد و هم به مذاق حقییر خوش بیاید بسیار تنگ است و خانم را هم به تنگ آورده."

پایان کار در هواپیمایی اتفاق افتاد که خانواده، عنایت را از تعطیلات جنوب فرانسه به انگلستان بازمی‌گرداند. در یک چشم‌به‌هم‌زدن تمام کرده بود و از پزشک عالی‌قدر و متخصصی هم که اتفاقاً "در هواپیما حضور داشته کاری برنیامده بود. جسدش را چند روز بعد در قسمت مسلمانان گورستان شهر آکسفورد - "در سیزه‌زاری کنار حویلی" - به خاک سپردند. برای یک دانشمند ایرانی که به استادی دانشگاه آکسفورد رسیده است، چه آرامگاهی مناسب‌تر!

عنایت چند کار ناتمام از خود برجای گذاشته است که از آن جمله است ترجمه‌ای از کانت و کتابی به نام "نهادهای سیاسی در اسلام" که موضوع درسش در دانشگاه تهران بود. اگر فرصت می‌یافت بیست‌سال دیگر چیز بنویسد به یقین آثار مهم‌تر و ارزشمندتری پدید می‌آورد، چون تازه در کار خود به مرحله کمال رسیده بود. دردناک‌ترین قسمت قضیه هم همین است. هنوز درست نمی‌دانیم چه انسان بزرگی را از دست داده‌ایم.*



(۱) مشخصات کتاب به زبان اصلی به شرح زیر است:

Hamid Enayat, Modern Islamic Political Thought,
London, Macmillan, 1982.

طبق اطلاع ترجمه فارسی این کتاب را بهاء‌الدین خرمشاهی به سفارش انتشارات خوارزمی در دست گرفته است.

(۲) "کتاب امروز"، دفتر دوم، اسفند ۱۳۵۰، ص ۲-۱۱، از انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی.

(*) روزنامه "تایم" لندن چند روز پس از وفات عنایت، سرگذشتی و تحلیلی درباره او منتشر کرد و او یکی از چند نویسنده ایرانی است که در جرید مهم دنیا وفاتشان ذکر شده است.
(آینده)